

Interrelationship Between Culture, Religion and Language

Mohammad-Zakaria Sa'idi ¹

Ph.D. Student

Received: 2022/06/25 | Accepted: 2022/07/23

Abstract

In this article, an attempt has been made to analyze the mutual relationship between the three concepts of "culture", "religion" and "language", which are among the most vital issues in human social life. It aims at finding a cooperative relationship between these issues and how they deal with one another or finding interactions aiming at strengthening the dimensions of the other two sides of this triangle and the quality of this relationship.

It has been tried to answer the following questions: What is the affirmative relationship between culture, religion (Islam), and language? To what extent do they influence and affect one another? Is religion a part of a whole called culture or is culture in the realm of religion? Does the language determine the culture or vice versa the culture determines the language? What is the relationship between religion and language? Is language just a means that serves religion and religious ideology, i.e. a one-way relation, or it's mutual and round way? In this article, the author has benefited from a library collection method and review of written sources, and in a descriptive analysis, he has explained the relationship of this trio and approaches towards his goal, which is the cooperative and parallel relationship of these issues in the society and in line with expanding each other's existential spheres and in general, serving the expansion of human civilization and culture.

Keywords: religion; culture; language; mutual relationship.



1. E-mail: mzsaeidi2025@gmail.com

رابطه متقابل فرهنگ، دین و زبان

محمد زکریا سعیدی^۱

دانشجوی دکتری اندیشه معاصر مسلمین مؤسسه آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ شناسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۴ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱

چکیده

در مقاله حاضر تلاش شده تا رابطه متقابل مفاهیم سه گانه «فرهنگ»، «دین» و «زبان» را که از مهم ترین موضوعات مؤثر در زندگی اجتماعی بشری است مورد واکاوی قرار دهد و هدف از این تحقیق یافتن رابطه همکارانه و داد و ستد میان این موضوعات یا تعامل در جهت تقویت بعد یا ابعادی از دو ضلع دیگر این مثلث و کیفیت این رابطه می باشد.

سعی شده است به سؤالات آتی پاسخ بدهد: چه رابطه مثبتی بین سه گانه فرهنگ، دین (اسلام)، و زبان وجود دارد؟ میزان تأثیر گزارایی و اثرپذیری بین آنها چقدر است؟ آیا دین جزئی از یک کلیتی بنام فرهنگ است یا فرهنگ در قلمرو دین قرار دارد؟ آیا زبان تعیین کننده فرهنگ است یا بالعکس فرهنگ تعیین کننده زبان است؟ رابطه دین با زبان به چه صورت است؟ آیا زبان فقط وسیله ای است در خدمت دین و ایدئولوژی دینی و رابطه شان یک سویه است یا رابطه داد و ستدی و متقابل دارند؟ نویسنده در این مقاله از روش گرد آوری کتابخانه ای و بررسی منابع مکتوب سود برده و در یک تحلیل توصیفی رابطه این سه گانه را تبیین نموده و به سمت هدفش که ارتباط همکارانه و همسویانه این موضوعات در جامعه و در جهت گسترش حیطه های وجودی یکدیگر و بطور کلی خدمت به گسترش تمدن و فرهنگ انسانی است، نزدیک شده است.

واژگان کلیدی

دین، فرهنگ، زبان، رابطه متقابل.

مقدمه

در مقاله حاضر تلاش شده است که رابطه متقابل یا تعامل میان مفاهیم سه گانه «دین»، «زبان» و «فرهنگ» که از موضوعات مهم در زندگی بشر است را واکاوی نموده نفوذ و تأثیر گزاری هر یک بر دیگری، هم پوشانی‌ها و حیطه‌های خاص هر یک از آن‌ها را در حد توان این مقاله تشریح نماید. هدف از این بررسی یافتن رابطه همکارانه آن‌ها و داد و ستد یا تعامل میان این موضوعات در جهت تقویت و تعاون یکدیگر است. به عنوان مثال به تعامل دوسویه فرهنگ و زبان در جهت رشد و پیشرفت هر یک نظر انداخته خواهد شد. سؤالاتی که در این جا مطرح می‌شود اینست که چه رابطه مثبتی بین سه گانه دین (اسلام)، زبان و فرهنگ وجود دارد؟ میزان تأثیر گزاری و اثرپذیری آن‌ها از یکدیگر چقدر است؟ آیا دین جزئی از یک کلیتی بنام فرهنگ است یا فرهنگ در قلمرو دین قرار دارد؟ آیا زبان تعیین کننده فرهنگ است یا بالعکس فرهنگ تعیین کننده‌ی زبان است؟ رابطه دین با زبان به چه صورت است؟ آیا زبان فقط وسیله‌ای است در خدمت دین و ایدئولوژی دینی و رابطه شان یک سویه است یا رابطه داد و ستدی و متقابل دارند؟

این مقاله در صدد است با استفاده از روش گرد آوری کتابخانه‌ای و تحلیل توصیفی موضوع رابطه این سه گانه را تبیین نموده و به سمت هدفش که ارتباط همکارانه و همسویانه این موضوعات در جهت گسترش حیطه‌های وجودی یکدیگر و بطور کلی خدمت به گسترش تمدن و فرهنگ انسانی است، نزدیک شود.

پیشینه تحقیق

در زمینه‌ی ارتباط مفهوم «فرهنگ» و «زبان» بطور جداگانه و با رویکردهای مختلف پژوهش‌هایی صورت گرفته و در این تحقیقات کیفیت ارتباط این دو موضوع، اصل و یا فرع بودن یکی از آن دو بر دیگری، نحوه اثر گذاری شان بر یکدیگر و... مورد کنکاش قرار گرفته است. در مورد مفهوم «دین» و «فرهنگ» نیز

پژوهش‌هایی انجام شده و نحوه تعامل این دو موضوع با رویکردها و شاخه‌های متفاوت علوم میان رشته‌ای بررسی شده است، ولی تحقیق یا پژوهشی که به ارتباط و یا تعامل میان این مفاهیم به صورت روابط سه گانه پرداخته باشد نادر است و حد اقل نگارنده به آن دست نیافته است. تنها موردی که می‌توان از آن به عنوان پیشینه‌ای این تحقیق بطور خاص نام برد مقاله‌ی است از نویسنده الجزایری شتیح بن یوسف که روابط سه گانه «دین»، «فرهنگ» و «زبان» را مورد بررسی قرار داده و ارتباط آن‌ها را با مفهوم «هویت» در الجزایر بحث کرده و نقش این مفاهیم را در شکل‌گیری و استحکام هویت ملی در این کشور مورد مطالعه قرار داده است. تحقیقات و پژوهش‌های دیگری هم هستند که روابط دو گانه زبان با فرهنگ یا روابط دو گانه دین و فرهنگ را بررسی نموده‌اند که می‌شود از آن به عنوان پیشینه موضوع بطور کلی یاد نمود. مقاله‌ی دیگری که تا حدودی در راستای اهداف این پژوهش می‌باشد و از آن استفاده شده است از بهلول علایی است تحت عنوان «پیوستگی زبان و فرهنگ؛ برخی ملاحظات اجتماعی و روان- زبان شناختی» که تأثیر فرهنگ بر نحوه یادگیری زبان را بررسی نموده است. نگارنده در بررسی و تبیین مفاهیم تحقیق از این مقالات سود برده و هر جا از آن‌ها استفاده کرده در ارجاعات یا پاورقی آورده شده است. کتاب‌ها و مقالات دیگری در که مورد فرهنگ و زبان یا دین بحث کرده هم دیده شده و از آن‌ها بطور کلی استفاده شده که در بخش منابع و ارجاعات آورده شده است.

تعریف مفاهیم

۱. مفهوم رابطه متقابل

مفهوم «رابطه متقابل» و دو سویه که در زبان فارسی برای بیان «ارتباط» و «پیوند» میان دو چیز استفاده می‌شود در زبان انگلیسی دو برابر نهاد می‌تواند داشته باشد. الف) «interaction» که به معنای کنش و اثر گذاری دوجیز برهم دیگر است به



گونه‌ای که وضعیت جدید، بوجود آمده از این رابطه است^۱ و بیشتر در علوم زیستی کاربرد دارد که معادل عربی آن عبارت است از «تفاعل» ب) «interrelationship» که به معنای ارتباط داشتن دوسویه دو یا چند چیز باهم دیگر است و معادل عربی آن «ترابط» می‌باشد. در اینجا ارتباط به گونه‌ای است که هر دو چیز برهم دیگر اثر می‌گذارند و هر دوی این مفاهیم متفاوت از «رابطه» به معنای ربط و پیوند داشتن است که در زبان انگلیسی از آن به (relationship) تعبیر می‌شود.^۲ رابطه داشتن به معنای اتصال و پیوسته بودن یک چیز به چیز دیگر است در حالی که این «رابطه» صرف «پیوند» و پیوستگی است که می‌تواند یکسویه نیز باشد، مانند طنابی که بر شاخه‌ای درختی انداخته شده این ربط و پیوستگی از جانب طناب و توسط کسی ایجاد شده که آن را بر شاخه درخت بسته است و از طرف مقابل این رابطه که درخت باشد هیچ گونه کشش و کوششی نبوده در حالی که «رابطه متقابل» یک ارتباط و علقه دوسویه است که تأثیر گذاری و اثر پذیری دو سوی «رابطه» بر یکدیگر پیش فرض گرفته شده و اگر این دوسویگی نباشد ناقص است. مانند الاکلنگی که در پارک بازی کودکان گذاشته شده که اگر کسی بخواهد «الاکلنگ بازی» ادامه پیدا کند باید یک رابطه متوازن میان دو سر الاکلنگ باید باشد تا چنین بازی ادامه پیدا کند و الا با نشستن کودکی در یک سوی الاکلنگ این بازی اصلاً شکل نمی‌گیرد و در اینجا برخلاف رابطه طناب و درخت است و اصلاً معنای رابطه در این «دوسویگی» معنا پیدا می‌کند. آنچه باید مد نظر داشت این است که رابطه میان سه گانه «دین»، «فرهنگ» و «زبان» از نوع «دوسویه» است. نکته دیگر در مورد رابطه دوسویه میان این مفاهیم این است که ارتباط و پیوند صورت‌های گوناگون می‌تواند داشته باشد

۱. ر.ک: <https://wikidiff.com>

۲. همان.

که در ذیل بدان پرداخته می‌شود:

الف) تعارض و تضاد: در این جا رابطه دو موضوع نسبت به هم منفی و ناسازگار است و هریک دیگری را طرد می‌کند و ارتباط از نوع منفی آن میان شان شکل می‌گیرد. مثال هایی از این دست هم در طبیعت و از منظر علوم زیستی و هم در روابط بین الملل و سایر حیطه‌ها می‌توان به دست داد. (رابطه روسیه #اکراین) مثلاً.

ب) تعاملی و همکارانه: در این نوع ارتباط هر دو شی یا موضوع، رابطه مثبت و مؤثر دارند که بازهم در حیطه‌های مختلف می‌توان شواهدی از آن بدست داد. (روابط اتحادیه اروپا - آمریکا)

ج) یکسونگرانه: در این نوع رابطه یک طرف منفعت می‌برد و دیگری صرفاً در این رابطه مشارکت دارد. (زندگی انگلی میکروب‌ها - با سایر موجودات یا رابطه دولت‌های استعماری با مستعمرات شان).

حال باید رابطه سه گانه دین، فرهنگ و زبان را مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم تا روشن شود که روابط میان آن‌ها از کدام نوع خواهد بود.

۲. مفهوم دین

تعریف‌های متنوع از دیدگاه‌های گوناگون و رشته‌های علمی متعددی برای «دین» ارائه شده است. این تعاریف گاه چنان وسیع است که برخی مکاتب و ایدئولوژی‌های مانند انسان‌شناسی سکولار و کمونیسم را نیز شامل می‌شود (مایکل پترسون و همکاران، ۱۳۸۳، ۲۱) و گاه دایره آن چنان ضیق است که فقط دین خاصی را در بر گرفته و بر دیگر ادیان قابل تطبیق نیست. با این که ارائه‌ی تعریفی از دین ضرورت دارد تا روشن باشد که در مورد چه چیزی در اینجا صحبت می‌کنیم با این حال در این مقاله ما در صدد احصاء تعاریفی که از زوایای گوناگون درون دینی و برون دینی در این زمینه انجام شده است نیستیم بلکه بیشتر نظر به آن چیزی داریم که به عنوان دین در جامعه جاری است و زندگی روزمره متدینان و باورمندان



به آن را متأثر می‌سازد.

ماهیت دین

دین در نزد باورمندان به آن عبارت است از فلسفه‌ای که برای آنان آغاز و انجام نظام هستی و موقعیت فعلی شخص انسان را توضیح می‌دهد و پاسخ‌هایی درخور به پرسش‌هایی مانند من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ چرا زندگی می‌کنم و برای چه زندگی می‌کنم؟ چرا روزی می‌میرم و فانی می‌شوم؟ سرانجام بعد مرگ چیست؟ فراهم می‌سازد و با جهان بینی که برای وی می‌سازد خاطرش را آسوده می‌سازد. چنان که در شعر زیر از مولانا جلال‌الدین بلخی تلبور یافته است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم
(منسوب به مولانا)

«دین» برای این امور توضیحی فراهم می‌کند و این همان امری است که در جوامع به عنوان دین جریان دارد. البته باید اشاره کرد که این دین مشتمل است بر باورها، ارزش‌ها، نمادها و دستورات و راهنمایی‌های ارایه شده از سوی متولیان دین. همان طور که اشاره شد اندیشمندان، متفکران و عالمان دینی با زمینه‌های فکری متفاوت تعاریف متعددی از دین ارایه داده‌اند که برخی از آنان مانند عالمان دینی رویکرد درون دینی دارند و از این منظر دین را تعریف کرده‌اند و برخی دیگر رویکرد برون دینی داشته و چون جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و... از بیرون به موضوع نگاه می‌کنند. در ادامه به چند تعریف از دو رویکرد اشاره می‌شود.

تعریف دین به لحاظ درون دینی

الف) علامه محمد حسین طباطبایی فیلسوف، مفسر و عالم اسلامی در تعریف دین می‌نویسد: «دین از منظر منطق قرآن، یک روش زندگی اجتماعی است. این

روش باید هم مشتمل بر قوانین و مقرراتی باشد که با اعمال و اجرای آنها، سعادت و خوشبختی دنیوی انسان تأمین شود و هم مشتمل بر یک سلسله اخلاق و عقاید و عبادات باشد تا سعادت اخروی را تضمین کند و نظر به این که حیات انسان یک حیات متصل است، هرگز این دو جنبه «دنیوی» و «اخروی» از یکدیگر جدا نمی‌شوند. (طباطبایی، بی‌تا، ۹)

ب) آیت الله عبدالله جوادی آملی با همین رویکرد دین را چنین تعریف می‌کند: «دین، مجموعه‌ای از اخلاق، عقاید و قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است؛ پس دین، مصنوع و مجعول الهی است. (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۲۰)

ج) شهید مطهری از دین به مکتب تعبیر نموده و آن را طرحی جامع و منسجم می‌داند که هدف اساسی آن، کمال و سعادت انسان است: {منظور از مکتب} یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی آن، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، بایدها و نبایدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسؤولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسؤولیت‌ها برای همه‌ی افراد بوده باشد. (مطهری، ۱۳۸۱، ۵۵)

این تعاریف همان طور که مشهود است تعریف توصیفی از «دین» به لحاظ درون دینی است. هرچند دانشمندان و دین‌شناسان غیر اسلامی نیز از این رویکرد به تعریف پرداخته‌اند ولی برای احتراز از طولانی شدن مقاله از آوردن تعاریف بیشتر با این رویکرد خود داری می‌شود.

تعریف دین به لحاظ برون دینی

جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، فلاسفه دین و... از آن دست اندیشمندانی هستند که به «دین» همچون یک شیئی از بیرون آن نظر دارند و تعاریفی که از موضوع مورد مطالعه‌ی شان بدست می‌دهند هیچ گونه حس باورمندی به آن را در وجود شان



تحریک نمی‌کند و بدین جهت است که دین برای شان صرفاً از لحاظ کارکردی که دارد مورد توجه قرار می‌گیرد. برای جامعه شناس مرز میان «دین» و «جادو» چنان باریک است که شاید تفاوتی به حساب نیاید (گیدنز، ۱۳۸۱، ۴۹۷) برای فیلسوف دین، نیز آنچه اهمیت دارد «عقلانی بودن آموزه‌های دینی» است و به میزانی که این جنبه در آن حضور داشته باشد ارزش تحلیل و بررسی دارد و لذا کاری به «صحیح بودن» این اعتقادات ندارد. (پترسون و همکاران، ۱۳۸۳، ۲۸) و تا آنجا که ممکن است در این رشته‌های علمی سعی بر این دارند که تعریفی ارایه نمایند که حد اکثر شمولیت نسبت به آن چیزی که طبق تعریف «دین» خوانده می‌شود دارا باشد و از تطبیق آن بر دین خاصی پرهیز می‌نمایند. در زیر به چند نمونه تعریف دین با این رویکرد اشاره شده است.

الف) کلیفورت گیرتز انسان شناس مشهور آمریکایی «دین» را چنین تعریف می‌کند: «سیستمی از نمادها که برای ایجاد حالات و انگیزه‌های قدرتمند، متقاعدکننده و طولانی مدت در انسان‌ها عمل می‌کند و با فرمول بندی مفاهیمی از نظم کلی هستی و پوشاندن این مفاهیم با چنان هاله‌ای از واقعیت که حالات و انگیزه‌ها به طور منحصر به فردی واقع‌گرایانه به نظر می‌رسد. (گیرتز، ۱۹۷۳، ۹۰) همان طور که آشکار است گیرتز تعریفی از دین از منظر یک مردم شناس به یک موضوع فرهنگی ارایه کرده و چنین رویکردی به دین بدون گردن نهادن به آموزه‌های آن و از جنبه یک مشاهده گر مناسک دینی و به صورت توصیف موضوع مورد مطالعه ارایه شده و سعی شده تعریف مذکور حد اکثر شمولیت نسبت به افراد آن موضوع داشته باشد.

ب) گیدنز پس از آن که تحت عنوان «دین چه نیست» برخی ویژگی‌هایی را از دین نفی می‌کند و بدین طریق تلاش دارد به امری دست یابد که در میان تمامی ادیان مشترک باشد، دین را این گونه تعریف می‌کند: «ویژگی‌هایی که به نظر می‌-

رسد همه‌ی ادیان در آن مشترک اند ازین قرار اند. ادیان متضمن مجموعه‌ای از نمادها هستند، که احساس حرمت و خوف را طلب می‌کنند، و با شعائر یا تشریفات (مانند مراسم کلیسا) که توسط اجتماع مؤمنان انجام می‌شود پیوند دارند. (گیدنز، همان، ۴۹۶)

ج) پترسون و همکاران نیز از منظر فلسفه دین تعریفی برای «دین» ارائه داده‌اند که به قول خودشان تلاش کرده‌اند تا حد ممکن شمولیت داشته باشد و بر موارد و مصادیق متعدد ادیان صدق کند. از نظر آنان دین عبارت است از: «مجموعه‌های متشکل از اعتقادات، اعمال و احساسات (فردی و جمعی) است که حول مفهوم حقیقت غایی سامان یافته است». (پترسون و همکاران، پیشین، ۲۰)

۳. مفهوم زبان

زبان کاربردی‌ترین ابزار بشر در راستای ارتباط با دیگران، گسترش، حفظ و انتقال فرهنگ بشری و مهم‌ترین وسیله‌ی ارتباط انسانی است که زمینه تمایز آن از دیگر موجودات طبیعی را فراهم آورده و او را تبدیل به یک موجود فرهنگی می‌سازد. و همین جنبه از وجود بشر مهم‌ترین فصل جداکننده آن از دیگر موجودات است و لذا با توجه به همین «توانش» است که انسان را موجود «ناطق» نامیده‌اند. زبان آموخته می‌شود و امکان ورود فرد به گروه اجتماعی را ممکن ساخته و با زبان است که آنها می‌توانند در جامعه پیرامون خود مشارکت داشته باشند و یک هویت اجتماعی به دست آورند (علائی، ۱۳۹۱، ۵۴۲، به نقل از: چستن، ۱۹۸۸) و این چنین است که زمینه شکل‌گیری تمدن بشری را مهیا نموده و به انسان قدرت بیان، تفکر و صحبت در مورد حال و گذشته و آینده را فراهم می‌سازد و به او موجودیت و امتداد تاریخی می‌بخشد. این که دقیقاً زبان چگونه چیزی است در ادامه به آن پرداخته شده است.



ماهیت زبان

این که «زبان» دقیقا چه چیز است؟ و چطور می‌توان آن را تعریف کرد، کار آسانی نیست، زیرا مردم اغلب این واژه را در مفاهیم متنوعی استفاده می‌کنند: «زبان گل‌ها»، «زبان موسیقی»، «زبان بدن» و غیره. (ایچیسون، ۱۳۷۱، ۱۵) اگر زبان را همچون وسیله‌ای بدانیم که انسان‌ها با آن با یکدیگر ارتباط می‌گیرند، باز هم این تعریف کارساز نخواهد بود؛ زیرا که افراد انسان می‌توانند با بکارگیری روش‌های دیگری چون اشاره، چشمک زدن، لبخند زدن، اخم کردن نیز ارتباط برقرار نمایند. برخی بهترین راه برای شناخت زبان را در نحوه برقراری ارتباط حیوانات و مقایسه نمودن آن با نحوه برقراری ارتباط انسان‌ها دانسته تا از طریق یافتن تفاوت‌ها و شباهت‌ها بتوان به ماهیت زبان انسانی دست یافت. (همان، ۱۶) در این مقایسه است که پی می‌بریم زبان بشری از مشخصه‌هایی برخوردار است که آن را نه تنها از بسیاری دستگاه‌های ارتباطی دیگر جدا می‌کند که از سیستم آوایی استفاده نمی‌کنند؛ بلکه حتی از دستگاه‌های ارتباطی حیوانی که از سیستم آوایی نیز استفاده می‌کنند جدا می‌سازد. در اینجا ناچاراً بطور خیلی فشرده به مشخصه‌های زبان بشری نسبت به دیگر دستگاه‌های ارتباطی اشاره کنم و این بحث را به متخصصان آن و رشته زبان شناسی واگذارم.

ویژگی‌های زبان بشری

الف) استفاده از نشانه‌های آوایی: انسان‌ها مانند برخی از حیوانات از نشانه‌های صوتی برای برقراری ارتباط شان استفاده می‌کنند. هرچند بسیاری از حیوانات دیگر نیز در این امر با انسان شریک اند اما مشخصه‌های بعدی زبان بشری تفاوت آن را آشکار می‌سازد.

ب) قراردادی بودن: در ارتباطی که حیوانات می‌خواهند منتقل نمایند معمولا ارتباط قوی میان پیام و نشانه وجود دارد در حالی که هیچ گونه ارتباطی میان نشانه و



پیام در زبان بشری وجود ندارد. مثلاً نشانه «فیل» با مدلول آن چنین چیزی نیست. (ج) نیاز به فراگیری: زبان بشری را باید آموخت در حالی حیوانات بطور غریزی این عمل را انجام می دهند. بطور مثال تفاوت اندکی میان رقص زنبورها در دنیا وجود دارد در حالی که یادگیری زبان در انسان فرایند طولانی دارد و از طریق فرهنگ صورت می پذیرد.

(د) تولید دوگانه یا دوگانگی ساخت: این ویژگی به این معناست که حیواناتی که از نشانه آوایی استفاده می کنند تعداد صداهایی که تولید می کنند بسیار محدود است ولی زبان انسانی قدرتش در ترکیب نشانه‌های آوایی یا واج‌ها است که از آن به دوگانگی ساخت یاد می کنند.

(ه) قشر شکنی: این ویژگی به این معناست که برخلاف حیوانات انسان می‌تواند نه تنها در مورد محیط حاضر بلکه در مورد مضامین غیر حاضر صحبت کند. (ر.ک: پیشین، از ص ۱۶ تا ۲۱)

از همه این تفاوت‌ها که بگذریم یاد آوری این نکته حائز اهمیت است که زبان بشری صرفاً در تحلیل عقلانی و شمردن تمایز آن با اصوات و آواهای دیگر حیوانات خلاصه نمی‌شود و بلکه فراتر از آن به احساس و اندیشه آدمی راه می‌یابد چنان که ناندا آئنسن می‌نویسد: «زبان اگرچه یکی از راه‌های ایجاد ارتباط ما با دیگران است، ولی نه تنها بیانگر اندیشه بلکه حاکی از عاطفه و احساس نیز هست، به گونه‌ای که تحلیل صرفاً عقلایی زبان چیزی بیش از توضیح شیمیایی گل سرخ برای توصیف این گل بدست نخواهد داد». (نوآم چامسکی، ۱۳۷۹، ۱) فردینان دوسوسور اندیشمند سوئیسی - فرانسوی که به پدر زبانشناسی اشتهار یافته در کتاب «زبان شناسی عمومی» که پس از مرگ وی انتشار یافت ویژگی‌های زبان را چنین بر می‌شمارد:

(الف) زبان به وسیله نوعی قرارداد موجودیت می‌یابد که میان اعضای جامعه بسته شده است.



ب) زبان، متمایز از گفتار و موضوعی است که می‌تواند جداگانه مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرد.

ج) زبان، نظامی از نشانه‌ها است که در آن پیوند میان معنی و تصویر صوتی، نقش اساسی دارد.

د) نشانه‌های زبانی صرفاً یک امور انتزاعی نیست بلکه حقایقی دست‌یافتنی‌اند. در نظر سوسور زبان ماهیت خود را از رابطه میان نشانه‌ها باز می‌یابد و این نحوه قرار گرفتن نشانه‌های زبانی است که به آن‌ها هویت می‌بخشد.^۱

۴. مفهوم فرهنگ

به دلیل پیچیده بودن مفهوم فرهنگ، ارائه یک تعریف جامع از آن شاید میسر نباشد. به همین دلیل دانشمندان مختلف از زمینه‌های مختلف دانشی و مطالعاتی تعاریفی برای این مفهوم ذکر کرده‌اند. ما در این جا ابتدا چندتا تعریف لغوی که در لغتنامه‌ها و قاموس‌های برای این مفهوم ذکر کرده‌اند را آورده و سپس در عنوان بعدی تحت نام «ماهیت فرهنگ» به تعاریف چند از دانشمندان رشته‌های مختلف پرداخته و منظور از آن را در این جا ایضاً مفهومی می‌نمائیم. دهخدا فرهنگ را در لغتنامه چنین معنا کرده است: «فرهنگ (از: فر، پیشوند + هنگ از ریشه‌ی هنگ اوستایی به معنی کشیدن و فرهختن و فرهنگ) هر دو مطابق است با ادوکات (educate) و ادوره (edure) در لاتینی که به معنی کشیدن و نیز به معنی

۱. سوسور تحولی بسیار شگرف در زبان‌شناسی بوجود آورد که نویسنده‌ای در تشریح دستاوردهای سوسور می‌نویسد: «او «فردیناند دو سوسور» ضمن پایه‌گذاری علم زبان‌شناسی جدید، انقلاب شناختی همه‌جانبه‌ای را در پرداختن به مسئله زبان به وجود آورد، زیرا زبان پس از او دیگر پدیده‌ای نبود که در جلوه‌های سطحی کلمات، عبارات و متون بازنمایی شود. بلکه در اینجا به عنوان «نظام شناختی از پیوندهای بین کلمات و معانی.» و بین منشأ زبان و مشتقات آن و بین گفتار و قصد گوینده، و زبان سیستمی از شواهد است که بیانگر آنچه که شخص فکر می‌کند.» (شتیح بن یوسف، ۲۰۱۱)

تعلیم و تربیت است. (دهخدا ۱۷۱۳۲) و در فرهنگ فارسی عمید برای آن چندین معنا ذکر نموده و آورده است: «(اسم) پهلوی: فرهنگ؛ فرهنگ: ۱. علم؛ دانش. ۲. ادب؛ معرفت. ۳. تعلیم و تربیت. ۴. آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت. ۵. کتابی که شامل لغات یک زبان و شرح آن‌ها باشد. (عمید، ۱۳۴۸) در واژه نامه های دیگر زبان فارسی نیز کم و بیش معانی مشابهی برای «فرهنگ» ذکر کرده‌اند که در برخی ازین معانی نزدیکی معنایی میان این واژه در زبان فارسی و برخی زبان‌های اروپایی چون فرانسوی، آلمانی و انگلیسی قابل مشاهده است.

ماهیت فرهنگ

فرهنگ یکی از مفاهیم بسیار مهم در علوم اجتماعی است چرا که از طریق آن در مورد وحدت نوع بشر علیرغم تنوع نژادی و بیولوژیکی آن می‌توان صحبت نمود و از آن همچون موجود فرهنگی نام برد که به مرور در طول تاریخ از یک موجود طبیعی زیستی به موجودی اجتماعی و فرهنگی بدل شده است. واژه «فرهنگ» در ادبیات غرب به معنای مناسک دینی در قرون وسطی بود، اما در قرن هفدهم بیانگر (حالت شیء شخم زده) یعنی زراعت زمین بود. و کلمه فرهنگ در نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا معنای فکری خود را پیدا کرد، زمانی که رویکرد دیگری را در پیش گرفت که شکل‌گیری فکری را به طور عام و پیشرفت فکری فرد را به طور خاص و ملزومات مورد نیاز این عمل و کاربردهایی حاصل از آن را بیان می‌کند. (فیاض، ۲۰۱۷، ۳) «فرهنگ» از آن دست مفاهیمی است که هردانشمندی با رویکردی که خود داشته و رشته دانشی مورد علاقه آن را خودتعریف کرده و لذا تعاریف گوناگونی برای آن ارایه شده است. برخی بیش از دویست و پنجاه تعریف برای آن ذکر کرده‌اند (ر.ک: آشوری، ۱۳۹۳، صص ۴۷ - ۵۱) گیدنز با رویکرد جامعه‌شناسانه به فرهنگ و در مقایسه با جامعه آن را چنین تعریف کرده است: «فرهنگ عبارت است از ارزشهایی که اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند، و کالاهای مادی که تولید می‌کنند». (گیدنز،



۱۳۸۱، ۵۵) از نظر گیدنز فرهنگ و جامعه چنان در هم تنیده‌اند که فقط به لحاظ مفهومی تمایز آندو ممکن است و فرهنگ از منظر جامعه‌شناسی تمامی زوایای زندگی را در بر می‌گیرد. فرهنگ در نظر وی چگونگی لباس پوشیدن، رسم و رسوم ازدواج و خانوادگی، الگوهای کار، مراسم مذهبی، سرگرمی و اوقات فراغت و تولید کالاهای را که برایش مهم است را در بر می‌گیرد. فرهنگ از دیدگاه ساده‌انگارانه و عوامانه به اموری اطلاق می‌شد که مشتمل است بر چیزهای متعالی - موسیقی، هنر، علم و دانش و... - و به دارنده آن «با فرهنگ» گفته می‌شد و بطور کلی داشتن آن را از برخی افراد و گروه‌ها و نژادها سلب می‌کردند و در این گونه تلقی از فرهنگ بود که استعمارگران اروپایی در جوامع آفریقایی به شکار انسان‌های دست می‌زد که دارای رنگ پوست متفاوت از آنان بود و اصولاً آن‌ها را در جرگه انسان به حساب نمی‌آوردند، ولی با پیشرفت علمی چون انسان‌شناسی و رو به افول گذاشتن دیدگاه خود محورانه و استعمارگرایانه (که دنیا را به صورت دوگانه خودی و غیر خودی می‌دید و طبعاً هرچیز با ارزشی را از غیر خود سلب می‌کرد) مفهوم «فرهنگ» معنایی تازه یافت و در این کسوت جدید دیگر هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ وجود ندارد همان گونه که هیچ فرهنگی بدون جامعه یافت نمی‌شود. (ر.ک: گیدنز، پیشین، ۵۶) و به همین دلیل است که گفته‌اند «فرهنگ دانشی است که در اجتماع فرا گرفته می‌شود». (هادسون، ۲۰۰۷، ۷۴) لذا فرهنگ چیزیست که همه دارد نه آن چیزی که در تالارهای سینما و حلقه‌های فرهنگی است.

رابطه دین و فرهنگ

دین و فرهنگ هر دو جزء مفاهیم وسیع دامنه است که ابعاد و زوایای زندگی بشر را پوشش می‌دهد. البته باید اشاره کرد که در جوامع غربی و به تبع آن در دیگر جوامع با ظهور سکولاریسم دامنه مفهوم «دین» به تدریج آب رفت و نهادهای اجتماعی چون سیاست، اقتصاد و آموزش که قبلاً در قلمرو دین بودند به فرهنگ

واگذار شد ولی با این حال در جوامعی که هنوز به شدت دینی است، دامنه مفهومی دین با فرهنگ برابری می‌کند و تمامی زوایا و ابعاد زندگی انسان را در برمی‌گیرد. در مورد رابطه «دین» و «فرهنگ» بطور کلی می‌توان چهار صورت متصور شد و هریک از این صورت‌ها نظریه‌ای است که قائل هم دارد.

الف) صورت اول این است که دین را اساس فرهنگ بدانیم. در اینجا مدعا این است که به لحاظ دینی می‌توان ادعا کرد که فرهنگ بشری با «دین» بر روی زمین آغاز می‌شود چرا که از منظر دین و بخصوص ادیان توحیدی اولین فردی که بر روی زمین قدم گزارد حضرت آدم (ع) بود که خود پیامبر الهی بود. پس آنچه در زمین از اعمال صورت می‌داد به تعلیم پروردگارش بود و فرهنگی که شکل گرفت یک فرهنگ ملهم از دین و الهی است. از این دیدگاه رابطه دین و فرهنگ رابطه کل با جزء است و از شمول دایره دین بر فرهنگ و از اصالت دین و تابع بودن فرهنگ حکایت دارد. (بن یوسف، ۲۰۱۱، ۵۰۸) شهید مطهری در خصوص دین اسلام معتقد است که اگر نگوئیم دین بطور کلی مقدم بر فرهنگ و مولد فرهنگ است حد اقل دین اسلام چنین است و عناصر و مؤلفه‌هایی دارد که خود باعث شکل گیری فرهنگی بنام فرهنگ اسلامی شده است. (مطهری، ۱۳۶۴، ۴۰۵)

ب) صورت دوم: عکس صورت قبل می‌توان تصویر کرد که فرهنگ دایره وسیع تری نسبت به دین دارد و مقدم بر دین بوده و دین در دامنه فرهنگ و تمدن بشری توسعه یافته و از ابتدایی و ساده‌ترین ادیان به ادیان پیشرفته و تکامل یافته رسیده است. معتقدین به این دیدگاه نیز چنین استدلال می‌کنند که وقتی جوامع بشری را مطالعه می‌کنیم مواردی را می‌بینیم که جوامع و اجتماعات انسانی وجود دارند که اعتقاد به هیچ دینی ندارند ولی خالی از عناصر فرهنگی نیست و اصولاً نمی‌توان جامعه‌ای را بدون فرهنگ متصور شد. طبق نظر اینان فرهنگ از شمولیت بیشتری برخوردار بوده و جوامع دیندار و بی‌دین، هر دو را در بر می‌گیرد. اما هرچند دین را فرهنگ تعیین می‌کند، اما دین نیز بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد. بنابراین،



سرنوشت دین و فرهنگ در هم تنیده شده است. (بایر، ۲۰۱۷، ۲)

ج) صورت سوم: اینست که دین و فرهنگ را همچون دو کل متفاوت از یکدیگر در نظر آوریم که در برخی از جزئیات باهم تطابق دارند بدون این که کلیت یکی بر دیگری احاطه و شمول داشته باشد. (یعقوبیان، ۱۳۹۴، ۱۵) به این معنی که فرهنگ نشان دهنده یک کل مستقل است و دین نمایانگر یک کل مستقل دیگر و بین آنها اجزاء یکسان و متفاوت است بدون اینکه دین جزء فرهنگ باشد یا فرهنگ جزء دین در صورتی که از حیث وجود سازگار باشد. (بن یوسف، همان، ص ۵۰۸)

د) صورت چهارم: آن است که رابطه دین و فرهنگ یک رابطه مساوی است. معتقدین به آن استدلالشان این است که فرهنگ اگرچه در حوزه های وسیع خود از نظر کثرت و تنوعی که دارد و تمامی جنبه های زندگی مادی و معنوی و رفتاری آن را در بر می گیرد فراگیرتر از دین است؛ اما دین به لحاظ تأثیرگذاری بر پیروان و الگوهای فرهنگی آن در جامعه جایگاه بالاتری دارد و از این رو هرچند فرهنگ به لحاظ جامعیت و کثرت حوزه ها، عام تر از دین است ولی دین در برخی از الگوهای فرهنگی حاکم بر جامعه مهم تر از فرهنگ و تأثیرگذارتر می باشد. (همان، ص ۵۰۸ و ۵۰۹)

به باور نویسنده در مبحث رابطه میان «دین» و «فرهنگ» مفهوم فرهنگ کلی تر و عام تر از مفهوم «دین» هست و دین در زیر مجموعه فرهنگ بشری قرار می گیرد هرچند این امر به آن معنا نیست که وقتی دین را ذیل عنوان فرهنگ قرار دادیم منکر تأثیر گذاری عمیق دین در ابعاد و زوایای مختلف فرهنگ شویم. دین به عنوان یک عنصر خیلی مهم و تأثیر گزار همواره کنش گر فعال بوده و تأثیرات عمیقی بر دیگر عناصر فرهنگ می گذارد. دین بسیاری از عناصر فرهنگی را جذب نموده و گاه به تناسب ضرورتی که احساس می کند معنای نوینی به آن می بخشد تا بتواند از آن در

بافت خودش استفاده کند ولی با این حال بنای جدیدی را بطور کامل و بدون استمداد از فرهنگ اساس نگذاشته بلکه از آورده‌های فرهنگ بشری سود جسته است. هرچند باید متذکر شد که این اخذ و اقتباس کاملاً امر دو سویه هست و فرهنگ نیز بهره فراوانی از آموزه‌های دین برده است. اساساً می‌توان گفت دین بر خلاف باور سکولاریسم غربی قلمرو وسیعی را در بر می‌گیرد و حوزه‌های سیاست، آموزش، اقتصاد و ... را پوشش می‌دهد اما باز هم این امر خارج از حیطه فرهنگ بشری نیست بلکه دین می‌تواند آورده‌هایی را بر دستاورد بشری بیافزاید و به باور نویسنده کسانی همچون شهید مطهری که قایل اند دین اسلام از آن دست ادیانی نیست که فقط به رابطه خدا و انسان - در معنای خاص آن که در کلیسا انجام می‌شود - محدود شود بلکه اسلام خود آورده‌های فراوانی دارد که می‌توان از آن به عنوان فرهنگ اسلامی یاد کرد، نیز به معنای تأکید بر این مسأله است که دین آورده‌های زیادی خارج از قلمرو علم و عقل بشر برای او آورده و به این معنا نیست که دین خارج از قلمرو فرهنگ و کلی‌تر از این مفهوم باشد.

به عنوان نتیجه بر این مبحث باید گفت که با تأمل و تفکر و تدقیق پیرامون رابطه میان «دین» و «فرهنگ» به این نتیجه می‌رسیم که رابطه میان این دو مفهوم هماهنگی و سازگاری است و نه تضاد و درگیری؛ اما این که میزان داد و ستد میان آن‌ها به چه مقدار است؟ کدام یک از وجود دیگری بیشترین سود را برده محل خلاف است و لی باید گفت اگر توجه خاصی به دین مقدس اسلام داشته باشیم می‌بینیم که در مواجهه با امور فرهنگی نه قبول در بست و بدون نقد و تحدید است و نه رد کامل بلکه هر آنچه از عناصر فرهنگی که موافق با هدفش و سازگار با فطرت انسانی است را برگرفته و از خشت خشت آن در بنای فرهنگ و تمدن اسلامی استفاده می‌برد ولی در مواردی که عنصر یا عناصری از فرهنگ با اهداف آن و کمال جامعه انسانی سر ناسازگاری دارد آن را یا کنار می‌گذارد یا این که تعریف جدیدی از آن ارایه نموده و در معنای دیگری از آن استفاده می‌برد.



رابطه زبان و فرهنگ

در مورد رابطه فرهنگ و زبان باید گفت زبان امری است که نمی‌تواند در خلاء و به صورت خود مختار و مستقل وجود داشته‌باشد. زبان مهم‌ترین وسیله‌ی ارتباط بشر است که در رابطه با امر دیگر و در جهت ارتباط با هم‌نوعان بکار گرفته می‌شود و روشن‌ترین جلوه‌ی از فرهنگ یک جامعه و وابسته و تأثیر گزار بر آن، و مهم‌ترین دریچه به سوی جهان ذهن و اندیشه بشری است. برخی از زبان به آئینه‌ی تعبیر کرده‌اند که فرهنگ جامعه را در خود انعکاس می‌دهد و به عبارت دیگر زبان را مهم‌ترین چیزی به شمار می‌آورند که از طریق آن می‌توان اطلاع دقیقی درباره فرهنگ یک جامعه زبانی بدست آورد. (صفوی، ۱۳۷۸، ۱۷) زبان و فرهنگ دو مفهوم بهم پیوسته و مرتبط است به صورتی که زبان‌شناسانی چون ادوارد ساپیر و ورفمن معتقدند هر فرد از منظر محتوای مفاهیم و مقولات موجود در زبان خود جهان و پدیده‌های موجود پیرامون خود را تعبیر و درک می‌کند. به عنوان نمونه اگر در زبانی تقسیم‌بندی‌های دقیقی از رنگ‌ها وجود داشته‌باشد گویشوران آن حساسیت، درک و تعبیر دقیق و ظریفی نسبت به رنگ‌هایی که در طبیعت و در پیرامون آن‌ها وجود دارد نشان خواهند داد. (دبیر مقدم، ۱۳۷۸، ۱۷ و ۱۸) در کل با در نظر داشت تعریفی که از فرهنگ ارایه شد می‌توان گفت که رابطه میان زبان و فرهنگ چنان تنگاتنگ و بهم تنیده است که حتی آموزش و فراگیری زبان نیز از مسیر فرهنگ می‌شود و از سوی دیگر این زبان است که زمینه گسترش و انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر را فراهم می‌سازد. یک ادعای در مورد رابطه بین زبان و فرهنگ آن است که ساختار هر زبان، طرز نگرش سخنگویان آن زبان را نسبت به جهان تعیین می‌کند. (علائی، پیشین، ۵۴۴) هر چند ممکن است این ادعا خیلی رادیکال به نظر برسد ولی این امر می‌تواند حاکی از ارتباط عمیق دوسویه «زبان» و «فرهنگ» است. ادعای دیگری نیز وجود دارد که جنبه افراطی ادعای

پیشین را مردود می‌داند ولی در عین حال بازهم حکایت از رابطه عمیق این دو مفهوم است. ادعا آن است که فرهنگ مردم در زبانی که به کار می‌برند بازتاب می‌یابد، زیرا آنها زبانشان را به روشی به کار می‌گیرند که آنچه را ارزش تلقی می‌کنند، منعکس می‌سازد. از این نظر، فرهنگ ساختار زبان را تعیین نمی‌کند بلکه بر روش استفاده از زبان تأثیر می‌گذارد. فرضیه تأثیر ساختار زبان بر طرز نگرش سخنگویان آن، بیشتر به ادوارد ساپیر و شاگردش بنیامین لی ورف نسبت داده می‌شود، اما اساساً به نظرات هومبلت در قرن نوزدهم برمی‌گردد. (همان، همانجا)

بطور کلی در ارتباط میان فرهنگ و زبان می‌توان گفت زبان قدرتمندترین وسیله ارتباطی، وسیله بیان ارزشها و آرزوهای فرهنگی و ابزار حفظ فرهنگ است. از این رو زبان ابزار مهمی برای کسب و حفظ هویت یک گروه یا جامعه خاص است. در میان نمادهای فرهنگی مختلف - مذهب، نژاد، زبان، سنت‌ها و آداب و رسوم و غیره که یک قوم را از قوم دیگر متمایز می‌کند، زبان قوی‌ترین نشانگر فرهنگی است که هویت گروه را فراهم می‌کند.

رابطه دین و زبان

رابطه دین و زبان حاکی از ارتباط متقابل دو عنصر مهم فرهنگ با یکدیگر است. نقش زبان در جامعه و فرهنگ بر کسی پوشیده نیست؛ نقش زبان در داخل فرهنگ چنان است که اگر زبان نبود کتابت و هر وسیله دیگری در جهت تفاهم و ارتباط و انتقال افکار و اندیشه‌های بشری به این سهولت امکان پذیر نبود. زبان همچون پلی است که به تجارب و آورده‌های بشری نقش فرا زمانی و مکانی می‌بخشد و دسترسی آیندگان به عمق تاریخ را مهیا می‌سازد.

رابطه دین با زبان که هر دو جزئی از کلیت فرهنگ بشری است، یک رابطه متقابل و تعاملی بوده و دین از زبان برای ارایه تصویر مورد نظر خویش از جهان هستی و ارایه ایدئولوژی دینی کمک گرفته و در جهت تبلیغ، تبیین و گسترش آموزه‌های خود اعلام آن به آیندگان سود برده است. علاوه بر آن، فهم این تصویر



از جهان و کشف پیام‌ها، نشانه‌ها و نمادهای دینی شدیداً وابسته به درک ظرافت‌های زبانی است. به عنوان مثال ما اگر رابطه دین اسلام با زبان عربی را در نظر بگیریم قرآن کریم و احادیث معصومین (ع) که مهم‌ترین آورده دین اسلام برای جوامع بشری است به زبان عربی بوده و نقش فراگیری زبان عربی به معنای وسیع آن که شامل ادبیات عرب در حوزه‌های لغت، صرف و نحو، معانی، بدیع و بیان و... می‌شود، در راستای فهم و دریافت درست آموزه‌های قرآنی و حدیثی و یا تبلیغ و تبیین آن، انکار ناپذیر است. و لذا به صرف ترجمه تحت اللفظی واژگان عربی نمی‌توان به فهم درست از قرآن و حدیث دست یافت و احکام و آموزه‌های اسلامی را استنباط و استخراج کرد؛ لذا است که پس از استقرار اسلام علوم و فنونی در جهان اسلام شکل گرفت که پیش از آن شناخته نبود. پترسون و همکاران در این زمینه می‌نویسند: «در اسلام، مسلمانان به مطالعه و تجزیه و تحلیل زبان عربی توجه زیادی داشته‌اند، زیرا مطالعات زبانی را به منظور تلاوت قرآنی توسعه داده و بدین ترتیب ساختار بیرونی امت اسلامی را درک کرده و از آن محافظت می‌کنند.» (بلراج و سینگ، ۲۰۲۰، ۱۲۱۹ به نقل از پترسون ۱۹۹۶) در مورد رابطه متقابل «زبان» با دین و این که زبان چه سودی از این رابطه می‌تواند ببرد شاید جز آنچه در مورد فرهنگ اشاره شد، نتوان گفت و آن این بود که تفاوت زبان‌ها به نوع نگرش و درک سخنگویان هر زبان نسبت به جهان اطراف شان وابسته است. حال اگر این امر را مسلم بدانیم آن وقت می‌توان گفت که دین از طریق نحوه تفسیر خود از جهان هستی و محیط اطراف افراد انسانی به زبان خدمت می‌کند و لذا است که زبان در جوامعی که متدین به دینی نیست با آن جامعه‌ای که ادبیاتش مشحون و مملو از آورده‌های دینی است متفاوت است و از این طریق است که دین بر درک و دریافت انسان تأثیر می‌گذارد و انسان‌ها این تفاوت ادراکی را در زبان خود اعمال می‌کنند. ولی در کل شاید بتوان گفت که جنبه یکسویکی در ارتباط میان «دین» و «زبان» مشهود.

آنچه در این تحقیق در ارتباط میان مفاهیم سه گانه «دین»، «فرهنگ» و «زبان» می توان گفت این است که با توجه به تعاریف ارائه شده از این مفاهیم و با استفاده از کتب و مقالاتی که مطالعه شده و به آن ها ارجاع شده است بطور کلی می توان گفت که در ارتباط میان دو مفهوم «دین» و «فرهنگ» به چهار صورت به تصویر کشیده شد که متخذ از چهار نظری بود که در این مورد وجود داشت. صورت اول آن بود که «دین» را اساس فرهنگ بدانیم و دایره شمول آن وسیع تر از فرهنگ بوده و طبعاً فرهنگ در قلمرو دین قرار می گرفت. صورت دوم عکس پیشین بوده و باور داشت این «دین» است که در حیطه فرهنگ واقع می شود. استدلال شان این بود که جوامعی در طول تاریخ بشری بوده که متدین به هیچ دینی نیست ولی خالی از عناصر فرهنگ نیست بطور مثال زبان خاص خود را داشته و دارند. لذا دایره شمول فرهنگ بیشتر از دین بوده و دین جزئی از فرهنگ به شمار می آید. دیدگاه سوم رابطه آن ها را همچون دو کلیتی تعریف می کرد که هیچ کدام در بطور کامل در داخل یک دیگر قرار نمی گیرد و هر دو به صورت دو امر مستقل حضور دارند هر چند در برخی از جزئیات باهم تداخل می کنند مانند ارتباطی که در منطق از آن به تعبیر به عموم من وجه می کنند. صورت چهارم آن بود که رابطه آن ها را بصورت دو امر مساوی هم در نظر می گرفت که هر چند دایره شمول فرهنگ وسیع تر است ولی تأثیر گذاری دین عمیق تر و پایدارتر است.

در مورد رابطه «زبان» و «فرهنگ» گفته شد که برخی معتقدند زبان همچون آئینه ای است که فرهنگ جامعه را در خود انعکاس می دهد و مهمترین چیزی به شمار می آورند که از طریق آن می توان اطلاع دقیقی درباره فرهنگ یک جامعه زبانی بدست. و گفتیم که زبان شناسانی چون ادوارد ساپیر و ورفمن معتقدند هر فرد از منظر محتوای مفاهیم و مقولات موجود در زبان خود جهان و پدیده های موجود پیرامون خود را تعبیر و درک می کند. بطور کلی گفته شد که رابطه میان زبان و



فرهنگ چنان تنگاتنگ و بهم تنیده است که حتی آموزش و فراگیری زبان نیز از مسیر فرهنگ میسور می‌شود و از سوی دیگر این زبان است که زمینه گسترش و انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر را فراهم می‌سازد. در مورد رابطه «دین» و «زبان» هم بیان شد که زبان همچون پلی است که به تجارب و آورده‌های بشری نقش فرا زمانی و مکانی می‌بخشد و دسترسی آیندگان به عمق تاریخ را مهیا می‌سازد. رابطه دین با زبان که هر دو جزئی از کلیت فرهنگ بشری است، یک رابطه متقابل و تعاملی بوده و دین از زبان برای ارایه تصویر مورد نظر خویش از جهان هستی و ارایه ایدئولوژی دینی کمک گرفته و در جهت تبلیغ، تبیین و گسترش آموزه‌های خود اعلام آن به آیندگان سود برده است و زبان نیز همواره با آموزه‌ها و آورده‌های دین بر غنای خود افزوده و در حیطه‌ی واژگانی و گفتاری زبان و نه در اصل ساختار آن تأثیر گزار بوده است. هر چند گفته شد به نظر می‌رسد در مورد رابطه «دین» و «زبان» شاید بتوان گفت جنبه یکسویگی ارتباط شان مشهودتر است.



فهرست منابع

کتاب‌ها

۱. آشوری، داریوش، ۱۳۹۳، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، ویرایش پنجم، تهران، انتشارات آگاه.
۲. ایچیسون، جین، ۱۳۷۱، مبانی زبان‌شناسی، ترجمه؛ محمد فائض، تهران، انتشارات نگاه.
۳. پترسون، مایکل و همکاران، ۱۳۸۳، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه، احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، چاپ چهارم، طرح نو.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، اسری.
۵. چامسکی، نوآم، ۱۳۷۹، زبان و اندیشه، ترجمه: کوروش صفوی، تهران، نشر هرمس.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین، بی‌تا، آموزش دین، تهران، چ ۲، انتشارات جهان آرا.
۷. فیاض، حسام‌الدین، ۲۰۱۷، الثقافة واللغة، در <https://www.noor-book.com>
۸. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۱، جامعه‌شناسی، ترجمه، منوچهر صبوری، تهران، چاپ هفتم، نشر نی.
۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۱، انسان و ایمان، مجموعه آثار، ج ۲، تهران، انتشارات صدرا.
۱۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۴، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی قم، دفتر انتشارات اسلامی.

مقالات

- ۱- بن یوسف، شتیح، ثلاثية الدين واللغة والثقافة و دورها في إرساء الهوية الوطنية، درمجلة العلوم الإنسانية والاجتماعية.

Volume 3, Numéro 5, Pages 499-515(2011-02-27)

- ۲- علائی، بهلول، پیوستگی زبان و فرهنگ؛ برخی ملاحظات اجتماعی و روان-زبان شناختی، در دبیرمقدم، محمد، (۱۳۹۱)، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول.
- ۳- یعقوبیان، محمد حسن، رابطه دین و فرهنگ از منظر استاد مرتضی مطهری، در معرفت فرهنگی، سال ششم، شماره چهارم، پیاپی ۲۴، پائیز ۱۳۹۴، ص ۵-۲۲.



منابع انگلیسی

1. Geertz, The-interpretation-of-cultures, (selected- essays) 1973 by Basic Books, Inc
2. R.A. Hudson, sociolinguistics, second edition, reprinted 2007,2011, by Cambridge university press.
3. Balraj, B. M., Singh, S., & Abd Manan, M. H. (2020). The Relationship Between Language and Religion. International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences. 10(11), 1217-1224.
4. <https://wikidiff.com>.

